

## سوره کهف (۱۸)

مکی و شامل یکصد و ده آیه  
به نام خداوند بخشنده مهربان

ستایش (بزرگداشت) فقط برای خداست که قرآن را بر بنده اش (محمد) نازل کرد و هیچگونه انحرافی در آن قرار نداد. (۱)

قرآن کتابی است راست و استوار تا مردم را از عذاب سختی بر حذر دارد و به افراد باایمانی که کار درست می‌کنند مژده بدهد که پاداش نیکویی دارند. (۲)  
و همیشه در آن می‌مانند. (۳)

و کسانی را که گفتند که خدا فرزند دارد، بیم دهد. (۴)  
آن‌ها و پدرانشان به حرفی که می‌زنند علمی ندارند. حرفی که می‌زنند گناه بزرگی است. آن‌ها فقط دروغ می‌گویند. (۵)

شاید اگر به این حرف ایمان نیاورند از شدت تاسف خودت را به خاطر آن‌ها هلاک کنی. (۶)  
ما تمام چیزهایی را که روی زمین است برای زینت و زیبایی آن بوجود آورده‌ایم تا مردم را امتحان کنیم که کار کدامشان بهتر است. (۷)

ما تمام چیزهایی را که روی زمین است به صورت بیابانی بدون گیاه درمی‌آوریم. (۸)  
آیا خیال کرده‌ای که اصحاب کهف (غار) و رقیم از آیات عجیب ما بوده است؟ (۹)  
وقتی چند جوان به غار پناه بردند و گفتند: خداوند، به ما رحمتی کن و وسیله هدایت ما را در کارمان فراهم نما. (۱۰)

ما آن‌ها را چند سال در غار به خواب بردیم. (۱۱)  
بعد آن‌ها را از خواب بیدار کردیم تا بدانیم کدام دسته حساب مدتی را که خوابیده‌اند بهتر کرده‌اند. (۱۲)

ما خبر آن‌ها را به درستی به تو می‌گوییم. آن‌ها جوانانی بودند که به خداوندشان ایمان آوردند و ما هدایت آن‌ها را زیاد کردیم. (۱۳)

وقتی از خواب برخاستند به آن‌ها قوت قلب دادیم، در نتیجه گفتند: خداوند ما خداوند آسمان‌ها و زمین است. معبود دیگری را غیر از او به کمک نمی‌خوانیم، چون در آن صورت حرفی دور از حقیقت زده‌ایم. (۱۴)

این‌ها قوم ما هستند که برای خود معبودهایی غیر از خدا درست کرده‌اند. چرا دلیل روشنی برای حرف خود نمی‌آورند؟ چه کسی ظالم‌تر از کسی است که از قول خدا دروغ بگوید؟ (۱۵)  
به هم گفتند: وقتی از آن‌ها و چیزهایی که غیر از خدا می‌پرستند کنار جویی می‌کنید، به غار پناه ببرید تا خداوندتان رحمت خودش را بر شما زیاد کند و گشایشی در کارتان فراهم کند. (۱۶)  
خورشید را می‌بینی که موقع طلوع به طرف راست غارشان میل می‌کند و موقع غروب به طرف چپ و آن‌ها در وسط غار (جای وسیع آن) هستند. این از آیات خداست، کسی را که خداوند هدایت کند، واقعاً هدایت شده و کسی را که گمراه کند، کسی را پیدا نمی‌کنی که به او کمک و او را هدایت کند. (۱۷)

تو خیال می‌کنی که آن‌ها بیدارند در صورتی که خوابند. آن‌ها را این پهلوی آن پهلوی می‌کنیم و سگشان دو دست خود را به طرف آستانه غار دراز کرده بود. اگر به حال آن‌ها پی می‌بردی دچار ترس شدید می‌شدی و فرار می‌کردی. (۱۸)

به این ترتیب آن‌ها را از خواب بیدار کردیم تا از هم بپرسند چقدر خوابیده‌اند. یکی از آن‌ها گفت: چقدر خوابیده بودید؟ گفتند يك روز یا مقداری از روز. گفتند: خدا بهتر می‌داند که چقدر خوابیده‌اید. يك نفر را با پول به شهر بفرستید و باید ببیند چه غذایی پاک‌تر است تا از آن بخرد و برای شما بیاورد و باید با ملایمت رفتار کند تا کسی از وضع شما آگاه نشود. (۱۹)

چون اگر آن‌ها شما را پیدا کنند، سنگسارتان می‌کنند یا شما را به دین خود برمی‌گردانند که در این صورت هرگز رستگار نمی‌شوید. (۲۰)

به این ترتیب مردم را متوجه حال آن‌ها کردیم تا بدانند وعده خدا درست است و شکی درباره قیامت وجود ندارد. وقتی مردم درباره کارشان با هم بگومگو می‌کردند، گفتند: بنایی در جای ایشان بسازیم. خداوندشان به وضع آن‌ها داناتر است. کسانی که حرفشان به کرسی نشست گفتند: مسجدی در جای آن‌ها می‌سازیم. (۲۱)

بعضی می‌گویند: سه نفر بودند و سگشان چهارمی آن‌ها بود. بعضی می‌گویند: پنج نفر بودند و سگشان ششمی آن‌ها بود. بدون دلیل حرف می‌زنند، بعضی می‌گویند: هفت نفر بودند و سگشان هشتمی آن‌ها بود. بگو: خدا عده آن‌ها را بهتر می‌داند. فقط عده کمی تعداد آن‌ها را می‌داند. درباره آن‌ها بحثی ظاهری بکن و از هیچ‌کس درباره آن‌ها نظر خواهی نکن. (۲۲)

نگویید: من فردا این کار را می‌کنم، (۲۳)

مگر این‌که خدا بخواهد. وقتی فراموش کردی، خداوندت را به‌خاطر بیاور و بگو: ممکن است خدا مرا به کاری بهتر از این کاری که تصمیم دارم بکنم هدایت کند. (۲۴)

در غارشان سیصد و نه سال قمری ماندند. (۲۵)

بگو: خدا بهتر می‌داند که چقدر خواب بودند. غیب آسمان‌ها و زمین متعلق به اوست. چقدر بینا و شنوا است. مردم یاوری غیر از او ندارند و او کسی را در قانونگزاری شریک خود نمی‌کند. (۲۶)

هر قدر از کتاب خداوندت که به تو وحی شده بخوان. سخنان او تغییرناپذیر است و غیر از او هرگز پناهی پیدا نمی‌کنی. (۲۷)

با کسانی باش که صبح و شب در دعا خداوندشان را می‌خوانند و رضایت او را می‌خواهند. چشمانت را به‌خاطر زینت دنیا از چنین افرادی برنگردان، و از کسی اطاعت نکن که قلبش را از یاد خودمان غافل کرده‌ایم و از دلخواه خود پیروی می‌کند و کار او روی افراط است. (۲۸)

بگو: حق از خداوندتان می‌باشد. هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد کافر شود. ما آتش جهنم را برای کافران آماده کرده‌ایم که سراپرده‌اش آن‌ها را در برمی‌گیرد. اگر کمک بخواهند با آبی مثل فلز گداخته که صورت را بریان می‌کند به آن‌ها کمک می‌شود. چه آب بد و چه منزل بدی است. (۲۹)

کسانی که ایمان آوردند و کار درست کردند، بدانند که ما پاداش کسانی را که کار درست کرده‌اند از بین نمی‌بریم. (۳۰)

آن‌ها بهشت‌هایی دارند که در آن‌ها نهرها روان است و با دستبندهای طلا مزین می‌شوند و حریر سبز نازک و کلفت می‌پوشند و بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. بهشت چه پاداش خوب و چه استراحتگاه

خوبی است. (۳۱)

برای آن‌ها مثلی بزن. حکایت دو مرد که به یکی از آن‌ها دو باغ انگور دادیم که با درختان خرما احاطه شده بود، و بین آن‌ها هم کشتزاری وجود داشت. (۳۲)  
هر دو باغ محصول خود را می‌دادند و چیزی فروگذار نمی‌کردند. وسط آن دو باغ هم نهری روان کردیم. (۳۳)

همه محصول آن مال او بود. يك روز در حال صحبت با دوستش گفت: مال من بیشتر از مال تو است و از نظر نفرات هم از تو نیرومندتر هستم. (۳۴)  
و در حالی که به خودش ظلم می‌کرد، وارد باغش شد و گفت: فکر نمی‌کنم این باغ هیچ وقت از بین برود. (۳۵)

و فکر نمی‌کنم که قیامت برپا شود. حتی اگر پیش خداوندم برگداندنم شوم، جایی بهتر از این خواهم داشت. (۳۶)

دوستش به او گفت: آیا منکر خدایی هستی که تو را از خاك و بعد از نطفه آفرید و بالاخره از تو مردی ساخت؟ (۳۷)

ولی من می‌گویم که **خدا صاحب‌اختیار من است و احدی را شريك خداوندم نمی‌سازم، (از فرمان هیچ‌کس جز او بدون چون و چرا اطاعت نمی‌کنم).** (۳۸)

چرا وقتی داخل باغ شدی نگفتی: این چیز است که خدا خواسته، و هیچ نیرویی نیست جز به‌وسیله خدا؟ اگر مرا از نظر مال و فرزند کمتر از خودت می‌بینی، (۳۹)  
شاید خدا به من چیزی بهتر از باغ تو بدهد و از آسمان بلایی بر باغ تو نازل کند و باغت به صورت زمینی خشک و صاف و بی‌حاصل در آید، (۴۰)

یا آبش فروکش کند و دیگر نتوانی آن را بدست بیاوری. (۴۱)  
و بلا بر آن نازل شد و داربست‌هایش در هم شکست و به‌خاطر خرجی که برای آن کرده بود، دست‌هایش را به هم می‌مالید و می‌گفت: کاش کسی را شريك خداوندم نمی‌ساختم. (۴۲)  
کسانی غیر از خدا وجود نداشتند که به او کمک کنند و خودش هم نمی‌توانست کمکی به خود بکند. (۴۳)

آنجا متوجه شد که **کمک کردن فقط از آن خداست و بهترین پاداش و عاقبت خوش هم در اختیار اوست.** (۴۴)

برایشان زندگی دنیا را مثل بزن که مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم و گیاهان زمین بزرگ شدند و در هم فرو رفتند و بعد خشک و خرد شدند و باد آن‌ها را پراکنده کرد. خدا قادر به هر کاری است. (۴۵)

**مال و فرزند زینت زندگی دنیا است، ولی اعمال صالح که نتیجه‌اش همیشه باقی است، در پیش خداوندت بهترین پاداش و عاقبت نیکو را دارد.** (۴۶)

روزی که کوه‌ها را به حرکت درآوریم و زمین را صاف و هموار ببینی و همه آن‌ها را جمع کنیم و کسی را از قلم نیاندازیم. (۴۷)

و صف بسته به خداوندت عرضه شوند، به آن‌ها گفته می‌شود: همان‌طور که اولین بار شما را خلق کردیم اکنون پیش ما آمدید. ولی شما خیال می‌کردید که قراری برای شما نگذاشته‌ایم. (۴۸)  
و نامه اعمال گذاشته شود و گناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است هراسان می‌باشند و

می‌گویند: وای بر ما، این چه جور پرونده‌ای است؟! هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر به حساب آمده و فروگذار نشده، و هر کاری که کرده‌اند حاضر می‌یابند و خداوند تو به کسی ظلم نمی‌کند. (۴۹)

وقتی را یادآوری کن که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید. همه سجده کردند غیر از ابلیس که جن بود. او از دستور خداوندش اطاعت نکرد. آیا باز او و فرزندانش را به جای من دوست و یاور خود می‌گیرید؟ در صورتی که او دشمن شما است. برای ظالم‌ها شیطان جانشین بدی است. (۵۰)

من آن‌ها را هنگام خلقت آسمان‌ها و زمین و خلقت خودشان شاهد ساختم و گمراه‌کنندگان را مددکار خود نگرفتم. (۵۱)

روزی که خداوند گوید: آن‌هایی را که فکر می‌کردید شریک من هستند صدا بزنید. آن‌ها را صدا می‌زنند، ولی به ندای آن‌ها پاسخی داده نمی‌شود. بین آن‌ها پرتگاهی قرار داده‌ایم. (۵۲)

گناهکاران آتش جهنم را می‌بینند و گمان می‌کنند که در آن می‌افتند و راهی برای برگشتن از آن پیدا نمی‌کنند. (۵۳)

ما در این قرآن هر گونه مثلی برای هدایت مردم زده‌ایم، ولی انسان بیشتر از هر چیزی اهل بگومگو است. (۵۴)

وقتی هدایت برای آن‌ها آمد، هیچ چیز مانع ایمان‌آوردن و آمرزش خواستن آن‌ها از خداوند نشد مگر انتظار این‌که روشی که درباره گذشتگان اجرا شده بود برای آن‌ها بیاید یا عذاب روبرویشان قرار بگیرد. (۵۵)

ما پیغمبران را برای بشارت دادن (درباره عاقبت کارهای خوب) و ترساندن (از عاقبت کارهای بد) می‌فرستیم و افراد کافر به باطل بگومگو می‌کنند تا با آن حق را پایمال کنند، و آیات مرا و بیمی را که از عاقبت کار بدشان به آن‌ها داده شده به مسخره گرفتند. (۵۶)

کیست ظالم‌تر از کسی که آیات خدا به او گفته شود و او از آن روگردان باشد و کارهایی را که کرده فراموش کند؟ ما بر دل‌هایشان پرده‌ای افکنده‌ایم که نفهمند و گوششان را سنگین ساخته‌ایم (که حقیقت را نشنوند). اگر آن‌ها را به راه صحیح دعوت کنی هیچگاه هدایت نمی‌شوند. (۵۷)

خداوند تو آمرزنده و صاحب رحمت است. اگر خدا به علت کارهایی که می‌کردند آن‌ها را مؤاخذه می‌نمود، در عذاب آن‌ها عجله می‌کرد، ولی برای هلاک آن‌ها زمانی تعیین شده که راه فراری از آن پیدا نمی‌کنند. (۵۸)

این‌ها شهرهایی است که چون ظلم کردند نابودشان کردیم و برای نابودکردن آن‌ها مدتی تعیین نمودیم. (۵۹)

موقعی را یادآوری کن که موسی به همسفر جوانش گفت: تا به محل به هم رسیدن دو دریا نرسم یا مدت درازی صرف آن نکنم، از این مسافرت دست بر نمی‌دارم. (۶۰)

چون به محل برخورد دو دریا رسیدند، ماهی خود را فراموش کردند و ماهی راهش را در دریا پیش گرفت و رفت. (۶۱)

وقتی از آن محل گذشتند، موسی به جوان گفت غذایمان را بیاور. ما در این سفر رنج زیادی کشیده‌ایم. (۶۲)

جوان گفت: آیا متوجه شدی که وقتی ما به صخره پناه بردیم، من ماهی را فراموش کردم و فقط

شیطان بود که آن را از خاطر من برد و ماهی به طور عجیبی به دریا رفت. (۶۳)  
موسی گفت: این همان جایی است که دنبالش می‌گشتیم. بنابراین جستجوکنان از راهی که رفته بودند به عقب برگشتند. (۶۴)

و یکی از بندگان ما را یافتند که به لطف خودمان به او علمی یاد داده بودیم. (۶۵)  
موسی به او گفت: آیا اجازه می‌دهی که من دنبال تو بیایم تا مقداری از علمی که به تو آموخته‌اند به من بیاموزی؟ (۶۶)

او گفت: تو نمی‌توانی در کنار من صبر داشته باشی. (۶۷)  
چگونه می‌توانی در مورد چیزی که از آن اطلاعی نداری صبر کنی؟ (۶۸)  
موسی گفت: اگر خدا بخواهد مرا در این کار صبور خواهی یافت و از دستور تو سرپیچی نمی‌کنم. (۶۹)

او گفت: اگر دنبال من بیایی نباید درباره چیزی سؤال کنی تا خودم درباره آن حرف بزنم. (۷۰)  
با این شرط به راه افتادند تا این‌که سوار کشتی شدند. آن مرد کشتی را سوراخ کرد. موسی به او گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی که اهل آن را غرق کنی؟ واقعاً کار زشتی کردی. (۷۱)  
او گفت: آیا به تو نگفتم که تو نمی‌توانی طاقت بیاموزی؟ (۷۲)  
موسی گفت: به‌خاطر قولی که فراموش کردم مرا مؤاخذه نکن و در کار من سخت‌گیری نکن. (۷۳)

باز راه افتادند تا به جوانی برخوردند. او آن جوان را کشت. موسی گفت: آیا آدم بی‌گناهی که کسی را نکشته بود کشتی؟ واقعاً کار زشتی کردی. (۷۴)

او گفت: آیا به تو نگفتم که طاقت دیدن کارهای مرا نداری؟ (۷۵)  
موسی گفت: اگر بعد از این از تو درباره چیزی سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن، چون از جانب من معذور خواهی بود. (۷۶)

و به راه افتادند تا به شهری رسیدند و از اهالی آن غذا خواستند، اما آن‌ها از مهمان‌کردن ایشان خودداری کردند. آنگاه در شهر دیواری پیدا کردند که می‌خواست خراب شود. او آن را درست کرد. موسی به او گفت: اگر می‌خواستی، برای این‌کار از آن‌ها مزدی می‌گرفتی. (۷۷)  
او به موسی گفت: اکنون موقع جدایی بین من و تو است. من حالا تاویل چیزهایی را که نتوانستی در مقابل آن صبر کنی به تو می‌گویم. (۷۸)

اما کشتی مال افراد تهیدستی بود که با آن در دریا کار می‌کردند (و خرج خانواده خود را تامین می‌کردند)، خواستم آن را خراب کنم (که به دریا نروند)، چون پشت سر آن‌ها پادشاهی بود که هر کشتی را به زور می‌گرفت (خواستم کشتی را از دست ندهند). (۷۹)  
اما جوان، پدر و مادرش آدم‌های بالیمانی بودند. ترسیدم پدر و مادرش را به طغیان و کفر بکشد. (۸۰)

خواستیم که خدا فرزند بهتری به آن‌ها بدهد که پاک‌تر و مهربان‌تر از او باشد. (۸۱)  
اما دیوار در شهر مال دو جوان یتیم بود و زیر آن گنجی متعلق به آن‌ها بود و پدرشان آدم درستکاری بود. خداوند تو خواست که آن‌ها به حد بلوغ و قدرت برسند و گنجشان را به لطف خداوندت درآورند. این‌کارها را از طرف خودم نکردم. این تاویل کارهایی بود که نتوانستی در مقابل آن صبر کنی. (۸۲)

درباره ذوالقرنین از تو سؤال می‌کنند. بگو: درباره او مطلبی به شما خواهم گفت. (۸۳)  
ما او را در زمین به قدرت رساندیم و وسیله هر کاری را به او دادیم. (۸۴)  
او راهی را دنبال کرد. (۸۵)

تا به محل غروب خورشید رسید و به نظرش رسید که خورشید در چشمه گل‌آلود تیره‌رنگی  
غروب می‌کند، و در آنجا قومی را پیدا کرد. به او گفتیم: ای ذوالقرنین، آن‌ها را عذاب می‌کنی یا  
روش خوبی درباره آن‌ها پیش می‌گیری؟ (۸۶)  
ذوالقرنین گفت: اما کسی که ظلم کند، او را عذاب می‌کنم و بعد پیش خدایش برگردانده می‌شود و  
خدا او را مجازات سختی خواهد کرد. (۸۷)

اما کسی که ایمان آورده و کار درست کند، پاداش خوبی دارد و دستور آسانی در حق او صادر  
می‌کنیم. (۸۸)

بعد دنبال راه دیگری رفت. (۸۹)

تا به محل طلوع خورشید رسید. دید که خورشید بر مردمی طلوع می‌کند که پوششی غیر از  
خورشید برای آن‌ها قرار نداده بودیم. (۹۰)

به این ترتیب رفتار می‌کرد و ما از آنچه پیش او بود خبر داشتیم. (۹۱)  
بعد دنبال راه دیگری رفت. (۹۲)

تا بین دو کوه رسید و قومی را آنجا پیدا کرد که زبان نمی‌فهمیدند. (۹۳)  
گفتند: ای ذوالقرنین، یاجوج و ماجوج در زمین فساد می‌کنند. آیا امکان دارد مالی در اختیار تو  
بگذاریم که بین ما و آن‌ها سدی بسازی؟ (۹۴)

او گفت: قدرتی که خدای من به من داده بهتر است. با نیروی بدنی خودتان به من کمک کنید تا بین  
شما و آن‌ها سد محکمی بسازم. (۹۵)

برای من قطعات آهن بیاورید تا وقتی که بین دو کوه را مساوی کرد. گفت: بدمید، تا وقتی که آن  
را گذاخته کرد. گفت: برای من مس مذاب بیاورید تا روی آن بریزم. (۹۶)

بدین سان یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن بالا بروند یا سوراخی در آن بوجود آورند. (۹۷)  
گفت: این از لطف خداوند من است. اما چون وعده خداوند من بیاید آن را با خاک یکسان می‌کند.  
وعده خداوند من راست است. (۹۸)

آن‌ها را می‌گذاریم تا در آن روز در هم بلولند، و در صور دمیده شود و همه آن‌ها را جمع  
می‌کنیم. (۹۹)

و آن روز جهنم را به کافران نشان می‌دهیم. (۱۰۰)

کافرانی که چشمشان از یاد من در پرده بود و قدرت شنیدن حقیقت را نداشتند. (۱۰۱)  
آیا افراد بی‌ایمان خیال کردند که می‌توانند به جای من، بندگان مرا اولیای خود بگیرند؟ ما جهنم  
را برای افراد بی‌ایمان آماده کرده‌ایم. (۱۰۲)

بگو: آیا شما را از پرضررترین کارها آگاه بکنم؟ (۱۰۳)  
آنان کسانی هستند که کوشش آن‌ها در زندگی دنیا از بین رفته و خیال می‌کنند کار خوبی می‌کنند.  
(۱۰۴)

آن‌ها افرادی هستند که منکر آیات خداوندشان و ملاقات او شدند. در نتیجه کارهایشان از بین رفته  
و روز قیامت ارزشی برای آن‌ها قایل نمی‌شویم. (۱۰۵)

به علت کفری که ورزیدند و آیات و پیغمبران مرا مسخره کردند، جهنم جزای آن هاست. (۱۰۶)  
کسانی که ایمان آوردند و کار درست کردند باغ‌های بهشت محل پذیرایی آن هاست. (۱۰۷)  
همیشه در آن می‌مانند و دنبال تغییر مکان نمی‌گردند. (۱۰۸)  
بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات خدای من مرکب شود، حتماً دریا تمام می‌شود قبل از این که  
سخنان خدای من به آخر برسد، اگر چه دریایی مثل آن را هم به کمک بیاوریم. (۱۰۹)  
بگو: من فقط بشری مثل شما هستم، به من وحی می‌شود که معبود شما (کسی که در مقابل او  
احساس یا ابراز کوچکی بکنید و از دستورهایش بدون چون و چرا پیروی کنید) معبودی است  
یگانه. کسی که امید ملاقات صاحب‌اختیار خود را دارد باید کار صحیح بکند و در بندگی کردن  
صاحب‌اختیار خود هیچ‌کس را شریک او نسازد (اربابی جز خدا نگیرد و مطیع محض و بی‌چون و  
چرای دستوره‌های هیچ‌کس جز خدا نباشد). (۱۱۰)